

Original Article

Place of Individual Citizenship Rights in Iranian Jurisprudence and Legal System

Iraj Afshar Ahmadi¹, Mohammad Rohani Moqaddam^{2*}, Maryam Aqai Bejestani³

1. Ph.D. student in Department of Jurisprudence and Principles of Islamic Law, Semnan Branch, Islamic Azad University, Semnan, Iran.
2. Assistant Professor Department of Jurisprudence and Principles of Islamic Law, Semnan Branch, Islamic Azad University, Semnan, Iran. (Corresponding Author) Email: Maqaib@gmail.com
3. Associate Professor Department of Jurisprudence and Principles of Islamic Law, Semnan Branch, Islamic Azad University, Semnan, Iran.

Received: 1 Oct 2018 Accepted: 17 Feb 2019

Abstract

Individual citizenship rights or the regulations and rules that determine the boundaries between individual rights and the jurisdictions of government are among the key discussions in the contemporary world. In Islamic government of Iran the relationship between individual rights and government is of specific place and individual rights have been explained in full details in the Constitution of Islamic Republic of Iran and it has not remained silent in this regard; because Iranian constitutional law is mainly driven from Islamic jurisprudence and its most important part is the delineation of the basic rights and freedoms of individuals which is in line with Islamic values. Although in the Constitution of Islamic Republic of Iran the terms citizen and citizenship rights have not been used there are still other relevant terms like nation's rights, public rights, general rights, individual and social rights which have been frequently used; needless to say, their comprehensive explanation requires deep and detailed research. Then, the current study seeks to determine the place of individual rights of citizens in Islamic jurisprudence and Iranian law and at the same time provide a short outline of its relevant general regulations and rules.

Keywords: Individual Rights; Citizen; Constitutional Law; Legal System of Iran

Please cite this article as: Afshar Ahmadi I, Rohani Moqaddam M, Aqai Bejestani M. Place of Individual Citizenship Rights in Iranian Jurisprudence and Legal System. *Iran J Med Law, Special Issue on Human Rights and Citizenship Rights 2019; 7-22.*

جایگاه حقوق فردی شهروندی در فقه و نظام حقوقی ایران

ایرج افشار احمدی^۱، محمد روحانی مقدم^{۲*}، مریم آقایی بجزستانی^۳

۱. دانشجوی دکتری گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد سمنان، دانشگاه آزاد اسلامی، سمنان، ایران.

۲. استادیار گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد سمنان، دانشگاه آزاد اسلامی، سمنان، ایران. (نویسنده مسؤول) Email: Maqaib@gmail.com

۳. دانشیار گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد سمنان، دانشگاه آزاد اسلامی، سمنان، ایران.

دریافت: ۱۳۹۷/۷/۹ پذیرش: ۱۳۹۷/۱۱/۲۸

چکیده

حقوق فردی شهروندی یا ضوابط و قواعدی که حقوق فرد و دولت و قلمرو اختیارات آنها را در برابر یک دیگر تعیین می‌کند، از جمله مباحث مطرح و مهم جهان کنونی است. در حکومت اسلامی ایران نیز رابطه حقوقی فرد و دولت دارای جایگاه خاصی است و حقوق و امتیازات افراد به شکل مبسوط‌تری در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران تبیین گردیده و در این خصوص طبعاً و ذاتاً ساکت نیست، زیرا مهم‌ترین منابع اختصاصی حقوق اساسی ایران برگرفته از فقه اسلامی است و بنیادی‌ترین بخش آن اعلام حقوق و آزادی‌های اساسی افراد است که همسو با ارزش‌های اسلامی است، گرچه در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران واژه‌های شهروندی و حقوق شهروندی به کار نرفته، ولی در عوض، از تعبیراتی چون حقوق ملت، حقوق عمومی، حقوق عامه، حقوق فردی اجتماعی چند بار استفاده شده است که تبیین همه‌جانبه آن نیازمند تحقیق عمیق و تفصیلی است، لذا این پژوهش با اتخاذ روش تحلیلی و توصیفی سعی بر آن دارد که به تعیین جایگاه حقوق فردی شهروندان در فقه اسلامی و حقوق ایران، شناخت آن و نگاهی کوتاه به ضوابط و قواعد کلی مربوط به این مقوله بپردازد.

واژگان کلیدی: حقوق فردی؛ شهروندی؛ قانون اساسی؛ نظام حقوقی ایران

مقدمه

حقوق شهروندی حقوقی است که به وسیله قانون برای همه مردم مشروع شناخته شده است و این حقوق عبارت است از مجموعه‌ای از حقوق و امتیازاتی که در نظام حقوقی یک کشور به شهروندان آن، با لحاظ کردن دو اصل کرامت انسانی و منع تبعیض در جهت فراهم‌سازی زمینه رشد شخصیت فردی و اجتماعی آن‌ها تعلق می‌گیرد. شهروندی، مقوله‌ای است که با مفهوم فرهنگ هر جامعه گره خورده و از آنجا که فرهنگ هر مرز و بوم ناشی از سه قلمرو اساسی فعالیت‌های اجتماعی، فضای سیاسی و وضعیت اقتصادی آن جامعه است، فرهنگ هر جامعه‌ای کاملاً منحصر به فرد می‌باشد و هر فرهنگی نیز شهروند ویژه خود را می‌طلبد. شهروند کسی است که حقوق فردی و جمعی خود را می‌شناسد و از آن‌ها دفاع می‌کند، قانون را می‌شناسد و به آن عمل می‌کند و از طریق آن مطالبه می‌کند، از حقوق معینی برخوردار است، می‌داند که فرد دیگری هم حضور دارد و دفاع از حقوق او یعنی دفاع از حقوق خودش و فردی که در امور شهر مشارکت دارد. پس شهروندی نه‌تنها به معنای سکونت در یک شهر به مدت مشخص، که به معنای مجموعه‌ای از آگاهی‌های حقوقی، فردی و اجتماعی است. در جامعه‌ای مدنی، حقوق یک فرد عبارتند از حقوق اساسی به معنای حقوق بنیادی شهروندان یک جامعه، حقوق سیاسی به معنای حق مشارکت در فرایندهای سیاسی، حقوق اجتماعی که دربرگیرنده حقوق اقتصادی و نیز حداقل استانداردهای زندگی در تسهیلات اجتماعی است. از جمله ویژگی‌های شهروند مؤثر می‌توان به این موارد اشاره کرد: از حوادث و مشکلات جاری جامعه آگاهی داشته باشد، در مسائل، مشکلات و امور جامعه ملی و محلی مشارکت فعال داشته باشد، در قبال وظایف و نقش‌های تفویض‌شده مسئولیت‌پذیر باشد، نگران و دل‌مشغول رفاه و آسایش دیگران باشد، رفتار و عملکرد وی مبتنی بر اصول اخلاقی باشد، در برابر قدرت افرادی که موقعیت مدیریتی و نظارتی دارند، پذیرش داشته باشد، توانایی بررسی و انتقاد از عقاید و ایده‌ها را داشته باشد، توانایی اتخاذ تصمیمات آگاهانه را دارا باشد، درباره حکومت و دولت خود آگاهی و دانش کافی داشته باشد،

دارای حس وطن‌پرستی باشد، در برابر مسؤولیت‌های خاص دارای قدرت پذیرش باشد، از جامعه جهانی و مسائل و روندهای آن آگاهی داشته باشد و به وجود تکثر و تنوع در جامعه احترام قائل باشد. به هر روی زندگی شهری یک زندگی جمعی است و برای موفقیت در این نوع زندگی باید فردگرایی و منفعت‌طلبی تا حدودی مهار شود و اخلاق جمعی رواج یابد.

حقوق نوعی و حقوق شخصی

حقوق در دو مفهوم «نوعی (Droit Objectif)» و «شخصی (Droit Subjectif)» جلب نظر می‌کند:

- حقوق نوعی عبارت از مجموعه قواعد و مقررات ناظر بر روابط گوناگون فردی و اجتماعی است و برای تابعان خود ایجاد حق و تکلیف می‌کند. بر اساس این قواعد، افراد از یک سو، از حقوقی برخوردار می‌شوند و از سوی دیگر، مکلف به انجام و یا خودداری از اعمالی می‌شوند.

- حقوق شخصی یا فردی عبارت از مجموعه امتیازاتی است که قواعد و قوانین آن را برای افراد به رسمیت می‌شناسد و دیگر افراد و جامعه موظف به رعایت و احترام این حقوق می‌باشند (۲).

حقوق شهروندی، در مفهوم نوعی موضوعیت پیدا می‌کند، اما برخورداری از این حقوق مستلزم کارآمدی و الزام‌آور بودن حقوق فردی است. بدین جهت، برای درک مراتب حقوق شهروندی در نظام حقوقی ایران، این مفهوم، در آمیزه جدایی‌ناپذیر حقوق شخصی و حقوق نوعی به ترتیب ذیل مورد توجه قرار می‌گیرد.

۱- اول: فرد به منزله غایت حقوق

حقوق پدیده زندگی اجتماعی است که نمی‌توان به هیچ وجه آن را انکار نمود و انسان برای جامعه ساخته نشده است، بلکه جامعه متشکل از انسان‌ها و برای انسان است. بنابراین هدف نهایی حقوق که سازمان‌دهنده زندگی اجتماعی است، برای جامعه نیست، بلکه برای آن است که افراد جامعه، در کنار یکدیگر، به نحو شایسته زندگی کنند. بر این اساس، همه افراد ذاتاً هدف می‌باشند و جامعه و حقوق صرفاً وسایل و نهادهایی هستند که باید تسهیل‌کننده ورود انسان به کمال و

آن، فرد وضع خود را سر و سامان دهد و استعداد طبیعی خویش را به کار اندازد. به عبارت بهتر، حقوق نوعاً در چارچوب‌های اجتماعی شکل می‌گیرد، اما همیشه این فرد انسان است که در زمان و مکان معین و در محدوده‌ها و شرایط خاص، در روابط خود با دیگران، از آن بهره‌مند می‌شود. با این ترتیب، می‌توان نتیجه گرفت که حقوق صرفاً دارای فرایند نوعی (Objectif) نیست، بلکه حسب مورد، در عین برخورد آن با آزادی فرد، ضمن اعتراف به این آزادی، با در نظر گرفتن نظم اجتماعی، مورد توجه قرار می‌گیرد. به بیان دیگر، نظم حقوقی نمی‌تواند جدای از فرد و با آن غیر منعطف باشد، بلکه این نظم عبارت از همسازی در جامعه‌ای است که افراد آزاد، با قرارداد اجتماعی، آن را به وجود آورده‌اند (۵)، هرچند که کلی و غیر شخصی بودن از اوصاف حقوق به شمار می‌رود، اما انسان، خود به خود، در مواجهه با محدودیت‌های حاکم، در سازماندهی جامعه مشارکت دارد. به طور ضمنی می‌توان نتیجه گرفت که این محدودیت‌ها ناشی از دوگانگی سرشت انسانی است که در عین اجتماعی بودن، انسانی مستقل است. به عنوان انسان اجتماعی، فرد فعالیت خود را کاملاً تابع قواعدی می‌بیند که در آن، حقوق در موضع ایجاد نظم، مفهوم پیدا می‌کند و آزادی‌های او تابع شرایط زمان و مکان نوسانات اجتماعی خواهد بود، اما به محض این‌که آزادی ذاتی و اجتناب‌ناپذیر حیات فردی انسان مطرح باشد، آمریت حقوق نوعی دیگر موضوعیت نخواهد داشت و اصالت فرد برتر از اصالت جامعه خواهد بود (۲).

تعیین حدود حقوق فردی

تعیین حدود حقوق فردی متوقف بر شناخت اجمالی این نوع حقوق است. این نوع حقوق یک قسم از تقسیمات حقوقی به شمار می‌رود که به اعتبار خاصی مورد نظر قرار گرفته است. بر اساس این تقسیم، مجموعه حقوقی که در ارتباط با فرد در محیط اجتماع وجود دارد حقوق فردی نامیده می‌شود. مجموع این حقوق خود بر سه دسته اساسی تقسیم می‌شوند که عبارت‌اند از:

نیکبختی ابدی وی باشند. ژان کالون (Calvin)، به عنوان پیشوای نهضت اصلاح‌طلبی مذهبی و طرفدار دموکراسی دینی، نیز هدف حقوق را تعادل دنیوی و خیر معنوی افراد می‌داند (۳). حقوق دربرگیرنده توقعات مربوط به همبستگی اجتماعی است و این همبستگی سامان‌دهنده ارتباط و تعامل اجتماعی در مقابل آنارشی ناشی از پراکندگی‌های فردی می‌باشد. با وجود این، باید توجه داشت که استفاده‌کننده واقعی این همبستگی جمعی همواره فرد و حاصل آن ارضای توقعات مادی و معنوی انسان‌هاست (۲، ۴).

۲- دوم: خطاب حقوق به فرد در جامعه‌ای که زندگی می‌کند

با قبول این واقعیت که هدف نهایی حقوق خیر و مصلحت فرد است، نمی‌توان انکار کرد که انسان در میان گروه به وجود می‌آید و در میان اجتماع نشو و نما می‌کند و قادر نیست خود را از جامعه بی‌نیاز سازد. او، با طبع اجتماعی خود، زندگی اجتماعی را دوست می‌دارد و از زیستن در جامعه خوش است، چنانکه از تجرد و تنهایی دل‌تنگ می‌شود و همواره به دنبال مصاحب و همدم می‌گردد. با این تصویر، خطاب حقوق به وضع و حال انسان، جدای از جامعه (Ut Singuli) نیست، بلکه سلوک و رفتار افراد انسانی، همراه با ضریب اجتماعی (Coefficient Social) مد نظر می‌باشد و اندیشه حقوق ملهم از مفهومی است که هدف آن، ایجاد نظم و ترتیب در روابط فردی، گروهی و اجتماعی افراد و نیز تمامیت جامعه می‌باشد.

در این خطاب، هرچند که حقوق نوعاً برای افراد ایجاد حق و تکلیف می‌کند، همواره مقتضیات فرد و جامعه با هم مورد توجه می‌باشد. به عنوان مثال، اگر در قانونگذاری کار یا تأمین اجتماعی، بهره‌مندی از فرصت استراحت، حمایت از سالخوردگان، بیماران دیگر حمایت‌های مادی و معنوی برای افراد مورد توجه است، تحقق این تسهیلات و حمایت‌ها مورد انتظار تمام و کمال جامعه نیز می‌باشد. بنابراین در میان گروه است که فرد وابسته به آن، هدف اصلی حقوق می‌باشد (۲، ۵).

۳- سوم: حقوق در مقام بیان آزادی فرد در جامعه

با عنایت به این‌که انسان، با اوصاف فردی خود، در عین حال عضو جامعه نیز می‌باشد، انتظار می‌رود که حقوق به عنوان هنجار اجتماعی، این امکان را فراهم سازد تا بر اساس

۱- حقوق طبیعی یا فطری

یکی از مکتب‌های حقوقی به نام حقوق طبیعی می‌باشد که مراد ما این مکتب نیست. بر اساس دیدگاه این مکتب، حقوق می‌تواند یک مبنای طبیعی و یک مبنای وضعی داشته باشد و آنچه که اصالت دارد و باید ملاک مکتب حقوقی قرار گیرد، همان حقوق طبیعی است. در موضع این مکتب از دیدگاه اسلام بحث‌های فراوانی وجود دارد که ما اینک در مقام بحث از آن نیستیم، بلکه مراد ما در اینجا همان حقوق طبیعی - الهی است که خداوند به حسب فطرت برای هر کس قرار داده است. این حقوق از سرشت و ذات بشر نشأت می‌گیرد و وابسته به شخصیت انسانی او است. این حقوق از بدو تولد هر انسانی برای وی ثابت می‌شود و کسی نمی‌تواند این حقوق را تفویض کند یا اسقاط نماید. حق زندگی، حق آزادی، حق آبرو و شرف و امثال این‌ها از روشن‌ترین مصادیق حقوق طبیعی است.

۲- حقوق خصوصی

حقوقی است که به هر فرد از جامعه بستگی دارد و به سازمان و اداره حکومت مربوط نیست. به تعبیر دیگر، به حقوقی که به اعتبار شهروندی افراد جامعه به آن‌ها داده می‌شود، حقوق خصوصی گفته می‌شود. حق مالکیت، زناشویی، داد و ستد و برخورداری از حمایت قانون از جمله حقوق خصوصی هستند.

۳- حقوق سیاسی

به حقوقی که در تشکیل یا اداره حکومت اعمال می‌شود، حقوق سیاسی گفته می‌شود. این نوع حقوق را حقوق عمومی نیز می‌گویند، چه آنکه مربوط به یک امر عمومی، یعنی مشارکت مردم در حکومت و اداره جامعه است، اما این‌گونه حقوق تنها بخشی از حقوق عمومی - به معنای مصطلح - را تشکیل می‌دهد و روابط فرمانبران و حکومت را روشن می‌کند. این حقوق شامل قدرت و اختیار مشارکت مردم در برپایی و اداره حکومت است. این حقوق در قانون اساسی هر کشور برای شهروندان آن کشور شناخته می‌شود. حق رأی‌دادن یا انتخاب شدن در مجالس قانونگذاری، حق شرکت در همه‌پرسی، حق

داشتن مقامات دولتی، حق تابعیت، حق شکایت و مانند این‌ها، از مصادیق بارز حقوق سیاسی هستند (۶).

مجموع حقوق فوق برای هر شهروند حکومت، آزادی‌هایی را به وجود آورده و در نتیجه در پرتو آن‌ها می‌تواند عملی را انجام دهد یا ترک کند. از سوی دیگر، هر انسانی آنگاه می‌تواند از آزادی کامل و مطلق در هر یک از این زمینه‌ها استفاده نماید که در محیط آزاد و دور از افراد بشر زندگی کند، اما انسانی که در اجتماع زندگی می‌کند، نمی‌تواند از آزادی خود به شکل غیر محدود استفاده کند، چه آنکه در بسیاری از موارد اراده و آزادی او، با آزادی و منافع دیگران رو به رو شده و تضاد پیدا می‌کند. از این رو باید موارد تزاخم بین حقوق فردی و آزادی در حدود آن‌ها (که لازمه حیات بشری به شیوه اجتماعی است) در نظام اجتماعی هر حکومتی حل شود. در حکومت اسلامی که قوانین بر اساس دین و شریعت تدوین می‌گردد، قواعد و قوانین فقهی راه حل‌های مربوط را ارائه می‌دهند. در این شکل از حکومت، قواعد فقهی یا به صورت کامل و با همان مضمون خودشان و یا به صورت مبنایی اساس حکومت را تشکیل می‌دهند، لذا بر اساس فقه، میدان اختیارات و وظایف دولت، میدان حقوق و آزادی‌های فردی و راه حل موارد تعارض تعیین و حل می‌گردد (۷).

حقوق شهروندی در فقه شیعی

باید گفت حقوق شهروندی زمانی معنا پیدا می‌کند که هم حکومت و هم مردم در کنار همدیگر قرار گرفته باشند. با این تعبیر، پیشینه حقوق شهروندی در اسلام به زمان تشکیل حکومت اسلامی توسط پیامبر اکرم (ص) در آغاز هجرت، در مدینه منوره برمی‌گردد. پیامبر اسلام (ص) با الهام از آموزه‌های فرهنگ آفرین وحیانی، حقوق شهروندی را در میان شهروندان جامعه اسلامی آن روز، به بهترین شکل ممکن به مرحله اجرا درآورد. از جمله می‌توان به پیمان برادری میان انصار و مهاجرین، عدم برتری کسی به دیگری به خاطر نژاد، ملیت و یا رنگ پوست، آموختن خواندن و نوشتن به مسلمانان توسط اسرای جنگی کفار، محترم‌شمردن عقاید، حق مالکیت و قوانین یهودیان و مسیحیان مدینه، جلوگیری از زنده به

۴- اصل عدالت

عدالت در روابط اجتماعی موضوع بسیار بااهمیتی است که در قرآن و روایات تأکید فراوانی نسبت بدان شده است: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! همواره برای خدا قیام کنید و از روی عدالت، گواهی دهید و دشمنی با جمعیتی، شما را به گناه و ترک عدالت نکشاند. عدل همان قانونی است که تمام نظام هستی بر محور آن می‌گردد و به معنای این است که هر چیزی در جای خودش باشد. بنابراین هر گونه افراط، تفریط، انحراف و تجاوز به حقوق دیگران برخلاف اصل عدل است (۱۲).

۵- اصل کرامت

در دیدگاه اسلام کرامت انسانی، به مانند خرد و وجدان موهبتی از طرف خداوند است. این کرامت دارای ارزشی بالقوه است که اگر به وسیله تلاش و تکاپو در مسیر حیات معقول به فعلیت برسد، دارای ارزشی مستند به اراده آزاد می‌گردد. ما آدمی‌زادگان را گرامی داشتیم و آن‌ها را در خشکی و دریا، [بر مرکب‌های راهوار] حمل کردیم و از انواع روزی‌های پاکیزه به آنان روزی دادیم و آن‌ها را بر بسیاری از موجوداتی که خلق کرده‌ایم، برتری بخشیدیم (۹)؛ منشأ این کرامت ذاتی را می‌توان ارتباط ارزشمند خداوند با انسان دانست.

۶- اصل حق حیات

مهم‌ترین اصل حقوق فطری، حق حیات بشر است، بدین معنا که پیش از آنکه قوانین موضوعه، حقوقی را برای بشر ثابت کند، بشر دارای حق حیات است و هر قانون موضوعه‌ای که می‌خواهد به وجود بیاید، باید از حیات او دفاع کند و امنیت لازم را برای او به وجود آورد؛ و برای شما در قصاص، حیات و زندگی است، ای صاحبان خرد! شاید شما تقوا پیشه کنید» (۹).

۷- اصل حق برابری

در مسأله حقوق شهروندی، برابری انسان‌ها، یعنی همسانی تمام اقشار و شهروندان جامعه، اصل مهمی که مورد توجه اسلام واقع شده است. آموزه‌های اسلامی بر برابری ذاتی انسان‌ها تأکید دارد و همه انسان‌ها از یک نفس واحدی آفریده

گورکردن دختران و حرکت به سوی حذف برده‌داری، با اتخاذ سیاست‌هایی از جمله گنجاندن آزادسازی بردگان در قبال کوتاهی در انجام اعمال دینی اشاره کرد (۸).

اصول و قواعد بنیادی اسلام در مورد نهادینه‌کردن فرهنگ حقوق شهروندی

دین اسلام به همه ابعاد زندگی انسان‌ها توجه داشته و بر مجموعه‌ای از قواعد تأکید کرده که در نهادینه‌کردن فرهنگ حقوق شهروندی، نقش اساسی و بنیادین دارد. به چند مورد از بهترین اصول و قواعد بنیادی اسلام اشاره مختصری می‌کنیم:

۱- اصل اعتدال

اعتدال به معنای میانه‌روی در امور است و در آیین تربیتی دین اسلام بر آن تأکید شده است. خداوند متعال امت اسلامی را امتی متعادل و میانه معرفی می‌کند و می‌فرماید: «همان‌گونه که قبله شما، یک قبله میانه است شما را نیز، امت میانه‌ای قراردادیم تا بر مردم گواه باشید» (۹)؛

۲- اصل مدارا

منظور از مدارا شفقت و مهربانی همراه با گذشت و عفو نسبت به مردم است که در رفتار و مناسبات انسانی مسلمانان با هم و با دیگر انسان‌ها در نهادینه‌کردن فرهنگ شهروندی ضروری است، امام صادق (ع) می‌فرماید: هر کس در امور خویش، ملایمت در پیش گیرد، به آنچه از مردم می‌خواهد می‌رسد (۱۰).

۳- اصل قانونمندی و قانونمداری

یکی از روش‌هایی که می‌توان حقوق شهروندی را در جامعه نهادینه کرد، رعایت قوانین و مقرراتی است که ریشه آن شرع مقدس اسلام است. قانونمندی یکی از مؤلفه‌های کلیدی جامعه اسلامی است. قانون در جامعه یا به وسیله خردمندان کارآزموده و مصلحان نظم‌دهنده اجتماع وضع می‌شود و به وسیله مردم به اجرا درمی‌آید و یا به وسیله مافوق به آنان عرضه می‌گردد، مانند شریعتی که به وسیله خدا به پیامبران نازل شده است و جوامع دینی آن را دارا بوده و اجرا می‌نمایند (۱۱).

شده‌اند: «او خدایی است که شما را از یک نفس واحدی خلق کرده است» (۹).

۸- اصل حق امنیت

امنیت، یعنی این‌که افراد از هر گونه تجاوز و تعرضی نظیر قتل، ضرب و جرح، حبس، شکنجه‌های روحی و جسمی و سایر مجازات‌های غیر قانونی و به تعبیر دیگر هر عملی که منافی شوون و حیثیت انسانی اوست، نظیر فحشا، بهره‌کشی و... که بر اساس موازین منطقی و قانونی نباشد، در امان بماند (۱۳) و اموال یکدیگر را به باطل [و ناحق] در میان خود نخورید!... (۹).

۹- اصل حق آزادی

آزادی مطلق چیزی جز هرج و مرج و نقض تعهدات اجتماعی نیست. از این رو آزادی، یعنی این‌که انسان حق داشته باشد هر کاری که قانون اجازه داده و می‌دهد بکند و آنچه که قانون منع کرده و صلاح او در آن نیست؛ مجبور به انجام آن نگردد؛ از نظر اسلام آزادی انسان، امری فطری و ذاتی است که خداوند در نهاد او به ودیعت نهاده است؛ نه امری جعلی و قراردادی. از همین رو کسی حق ندارد آزادی دیگران را بی‌جهت سلب کند. امیرالمؤمنین (ع) فرموده است: بنده دیگری مباحث که خداوند تو را آزاد آفریده است (۱۴).

۱۰- آزادی تفکر

عقل در نگاه اسلام، قوه تفکر و قوه اندیشیدن، حجت باطن یا نبی درونی و قدرت تجزیه و تحلیل و ربط‌دادن قضایا، یعنی مقدمات را به دست‌آوردن و نتایج را پیش‌بینی کردن است (۱۵). یکی از وجوه ممیزه انسان، از دیگر موجودات، داشتن عقل و اراده است؛ احادیثی همچون یک ساعت فکرکردن از یک سال عبادت‌کردن بهتر است و یا از شصت سال عبادت کردن افضل است و یا از هفتاد سال عبادت‌کردن بهتر است (۱۶). دلالت بر اهمیت تفکر در آموزه‌های اسلامی دارد.

۱۱- آزادی عقیده

دین اسلام آزادی عقیده را به رسمیت می‌شناسد که مصداق آن آیه «... لا إكْرَاهَ فِي الدِّينِ» است، به این معنی که در اسلام از آن جهت که عقیده قابل اجبار و اکراه نیست، آزادی عقیده وجود دارد (۱۷).

۱۲- آزادی بیان

آزادی بیان آن است که شهروندان به موجب آن، حق نشر افکار و عقاید خود را از طرق گوناگون دارا باشند، بدون این‌که نشر آن‌ها موقوف بر تحصیل اذن یا محکوم به سانسور باشد. آزادی مطبوعات، رسانه‌ها، سخنرانی و اجتماعات از مصادیق حقوق و آزادی‌های شهروندی محسوب می‌شوند (۱۸). در آیات قرآن نیز مشاهده می‌شود آزادی عقیده و بیان، پذیرفته شده و انسان پس از شنیدن آرای گوناگون دست به گزینش بهترین آن‌ها خواهد زد (۹).

محدوده حقوق فردی در حکومت اسلامی

عناوین مختلفی در تعیین محدوده حقوق فردی مؤثر و دخیل‌اند که مهم‌ترین آن‌ها به عنوان مبانی تحدید حقوق فردی بیان می‌شوند. تذکر این نکته لازم است که ما در این بخش عناوین و مبانی مختلف را که می‌تواند در محدودکردن حقوق دخالت داشته باشد، مطرح می‌نماییم. گاه این عناوین متداخل و گاه مرتبط به نظر می‌آیند، لکن ما به جهت طرح دقیق‌تر موضوع همه آن‌ها را مطرح می‌کنیم (۷).

۱- مصلحت عمومی

فقه شیعه از دیرباز نقش والایی را برای مصالح، اعم از شخصی و عمومی قائل بوده است تا آنجا که از جمله مبانی مهم و اصولی شیعه تبعیت احکام از مصالح و مفسد شمرده شده است.

برخی مصالح و مفسد در احکام ثابت اسلام، تبلور یافته است و برآورده شده است و با گذشت زمان، همان مصالح و مفسد به شکلی دیگر بروز نموده‌اند که یا موقت هستند و یا این‌که اصولاً مستحدث و جدید به نظر می‌رسند، اگرچه در اصول کلی، مصالح و مفسد مورد نظر شارع ثابت هستند و احکامی که تأمین‌کننده این مصالح و مفسد هستند به تبعیت بروز موضوعات و مسائل جدید نیاز به تبدیل یا بیان دارند.

مصالح و مفسد فردی را احکام اولیه شرع در نظر داشته است و قوانین، آن‌ها را تبیین و تشریح کرده‌اند، اما گاه مصالح عمومی (صلاح جامعه و یا صلاح عمومی) جامعه اسلامی به

شکلی بروز می‌نماید که با حقوق شخصی و فردی در ظاهر سازگاری ندارد.

مصلح عمومی مسلمانان از جمله اموری است که باید برآورده شود و مفسد عمومی باید دفع شود و در این جهت حکومت اسلامی و غیر اسلامی با هم تفاوتی ندارند. فرق این حکومت‌ها در برخورد با این‌گونه مصلح و مفسد آن است که در حکومت اسلامی این مصلح بر اساس مبانی شرعی و راه حل‌های تزامم مصلح فردی و عمومی برآورده می‌شود. برخی از فقیهان حق اعمال مصلح عمومی را فقط برای حاکم شرعی در نظر گرفته‌اند، از جمله امام خمینی (ره) که در تحریر الوسیله می‌فرماید: «للامام (ع) و والی المسلمین أن يعمل بما هو صلاح للمسلمین من تثبیت سعر أو صنعه أو حصر تجاره أو غیرهما مما هو دخیل فی النظام و صلاح للجماعه» (۱۹).

برخی دیگر اعمال این‌گونه مصلح را منوط به حاکم شرع ندانسته و حتی در صورتی که حاکم ظالمی (با آنکه حق ندارد) متصدی حکومت شود، حق تصرف را در مواردی که منفعت و مصلحت عمومی اقتضا کند، دارد، لذا برخی از فقیهان فتوا به جواز گرفتن حقوق مالی، مانند خراج، مقاسمه و امثال این‌ها را برای حاکم ظالم صادر کرده‌اند.

به هر حال، تأمین مصلح عمومی در جامعه اسلامی به عهده حکومت گذارده یا مشروع دانسته شده است. مصلح عمومی خود دارای انواعی است و هر نوع آن هم دارای مراتبی می‌باشد: برخی از انواع آن عبارت‌اند از: ۱- حفظ نظام معیشتی؛ ۲- ضرورت؛ ۳- نفی حرج؛ ۴- دفع مفسده؛ ۵- امنیت. اهل سنت برای مصلح مراتبی را ذکر کرده و بر اساس هر مرتبه احکامی را مشروع دانسته‌اند. این مراتب عبارت‌اند از: ۱- ضروریات؛ ۲- حاجیات؛ ۳- تحسینیات (۲۰).

در فقه شیعه تعبیرات مشخصی از این مراتب سه گانه مصلحت ارائه نشده است، بلکه ضرورت به معنای عامش به کار رفته است، در میان تعبیرات ایشان ضرورت حفظ حیات یا ضرورت مجوز اکل میته به عنوان حد اعلائی ضرورت به کار رفته است و گاه ضرورت کم تر از این حد است. بر این اساس، ضروریات و بخشی از حاجیات شامل عنوان ضرورت خواهند بود، اما تحسینیات و بخش دیگری از حاجیات که در مرتبه

ضرورت داخل نیستند، از ضرورت‌ها محسوب نمی‌شوند، بلکه مصالحی‌اند که به نظر متولیان بستگی دارد. با توجه به این نکته، در صورتی که مصلحت عمومی به حد ضرورت (به تعبیر شیعی آن) برسد، حقوق فردی را در نفوذ خود قرار می‌دهد و آن را تقیید می‌کند.

در شریعت به مواردی از احکام برخورد می‌کنیم که مصلحت عمومی بر حقوق افراد مقدم شده است و در نتیجه احکامی بر این اساس جعل شده است، از قبیل تسعیر، منع از تلقی رکنان و منع احتکار که از مصادیق بارز این تقدیم است. وجه تقدیم مصلحت عمومی بر حقوق و مصلحت فردی آن است که هر حقی یک نقش اجتماعی را نیز دارا می‌باشد - چنانکه پیش از این بیان شده است - حقوق به رسمیت شناخته شده هم، تکالیفی را به عهده افراد می‌نهد تا حقوق مربوط به ایشان در وجهی که شرع و قانون در نظر دارند، به کار گرفته شود، در صورتی که حقی این نقش اجتماعی را ایفا نکند یا اصولاً با مصلحت اجتماع مزاحم باشد، ارکان اعتبار حق مختل خواهد شد.

قوانین موضوعه با توجه به مصلح عمومی (در صورت تأمین آن‌ها با شرایطش) می‌توانند حقوق فردی را تضییق کنند، چنانکه گاه مصلح بر اساس ضرورت‌هایی است که در قانون، جزئیات آن پیش‌بینی نشده است و یا از ضرورت‌های امنیتی و امثال آن به حساب می‌آیند و امنیت داخلی یا خارجی به صورت موقت یا دائم اقتضای تحدید حقوق فردی را دارد، به طور مثال در حین دفاع از کشور در برابر دشمن خارجی یا داخلی از زمین یا خانه و یا اموال اختصاصی افراد استفاده می‌شود و مالکین از تصرف در اموال شان منع می‌شوند، اگرچه جبران مناسب آن باید انجام گیرد.

این ضرورت‌ها مصلحت‌هایی هستند که هم از جهت مقدار و هم از جهت زمان به حداقل ممکن آن‌ها باید اکتفا شود، چه آنکه «الضرورات تنقذ بقدرها» امام خمینی در مواردی به تضییق حقوق فردی در حکومت اسلامی بر اساس مصلح عمومی تصریح فرموده‌اند که به دو نمونه از سخنان ایشان اشاره می‌شود:

صورت جامع، حقوق فردی را تصریح می‌کند و قید آن را قانون تعیین می‌کند. این اصل می‌گوید: «حیثیت، جان، حقوق، مسکن و شغل اشخاص از تعرض مصون است، مگر در مواردی که قانون تجویز کند.» در سایر حقوق و آزادی‌ها نیز به این مطلب تصریح شده است، از جمله اصول: ۲۴، ۲۵، ۲۸، ۳۲ و ۳۳.

قانون در حکومت اسلامی ترکیب‌یافته از دو گونه احکام است: یک قسم، احکام ثابت و یک قسم، احکام متغیر، بخشی از این احکام متغیر را اصطلاحاً «احکام حکومتی» می‌نامند. منظور از احکام حکومتی تصمیماتی است که ولی امر در سایه قوانین شریعت و رعایت موافقت آن‌ها به حسب مصلحت گرفته و طبق آن مقرراتی وضع نموده و به اجرا درمی‌آورد. مقررات یادشده، اجرای‌شان لازم و ضروری‌اند و مانند شریعت دارای اعتبار می‌باشند، با این تفاوت که قوانین آسمانی ثابت و غیر قابل تغییر و مقررات وضعی قابل تغییر و در ثبات و بقا تابع مصلحتی می‌باشند که آن‌ها را به وجود آورده است و چون پیوسته زندگی جامعه انسانی در تحول و رو به تکامل است، طبعاً این مقررات به تدریج تغییر و تبدل پیدا کرده و جای خود را به بهتر از خود می‌دهد.

بنابراین می‌توان مقررات اسلامی را بر دو قسم دانست: قسم نخست، احکام آسمانی و قوانین شریعت که مواردی ثابت و احکامی غیر قابل تغییر می‌باشند؛ قسم دوم، مقرراتی است که از کرسی ولایت سرچشمه گرفته و به حسب مصلحت وقت وضع شده و اجرا می‌شود (۲۲).

وظیفه احکام حکومتی حفظ سلامت جامعه، تنظیم امور آن، برقراری روابط صحیح بین سازمان‌های دولتی و غیر دولتی با مردم، سازمان‌ها با یکدیگر، افراد با یکدیگر، در مورد مسائل فرهنگی، تعلیماتی، مالیاتی، نظامی، جنگ و صلح، بهداشت، عمران و آبادی، طرق و شوارع، اوزان و مقادیر، ضرب سکه، تجارت داخلی و خارجی، امور ارزی، حقوقی، اقتصادی، سیاسی، نظافت و زیبایی شهرها و سرزمین‌ها و سایر مسائل از این دست می‌باشد (۲۳).

بدیهی است احکام ثابت شرع و احکام حکومتی‌ای که حاکم شرع برای اداره امور جامعه اسلامی جعل می‌کند، باید

نمونه اول، امام خمینی می‌گوید: «از شوون فقیه هست، اگر چنانچه یک مردی با زن خودش رفتار بد باشد، او را اولاً نصیحت کند؛ ثانیاً تأدیب کند و اگر دید نمی‌شود اجرای طلاق کند... من جمله همین معنایی که شما سؤال کردید و طرح کردید که زن‌هایی که الآن شوهر دارند، اگر چنانچه رفتاری‌هایی داشته باشند چه باید بکنند؟ آن‌ها رجوع می‌کنند به آنجایی که فقیه است، به مجلسی که در آن فقیه است، به دادگاهی که در آن فقیه است و فقیه رسیدگی می‌کند و اگر چنانچه صحیح باشد شوهر را تأدیب می‌کند، شوهر را وادار می‌کند به این‌که درست عمل کند و اگر چنانچه نکرد طلاق می‌دهد. ولایت دارد بر این امر که اگر چنانچه به فساد می‌کشد، یک زندگی به فساد کشیده می‌شود طلاق می‌دهد و طلاق، اگرچه که در دست مرد است، لکن فقیه در جایی که مصلحت اسلام را دید، مصلحت مسلمین را دید و در جایی که دید نمی‌شود به غیر این، طلاق بدهد» (۲۱).

نمونه دوم، امام خمینی در حقوق مالکین در اموال خود می‌فرماید: «اسلام این طور اموال [اموال نامشروع] را به رسمیت نمی‌شناسد و در اسلام اموال مشروع و محدود به حدودی است و زاید بر این معنا، ما اگر فرض بکنیم که یک کسی اموالی هم دارد، خوب اموالش هم مشروع است، لکن اموال طوری است که حاکم شرع، فقیه، ولی امر تشخیص داد که این به این مقدار که هست نباید این قدر باشد. برای مصالح مسلمین می‌تواند غصب کند و تصرف کند و... مالکیت را، در عین حال که شارع مقدس محترم شمرده است، لکن ولی امر می‌تواند همین مالکیت محدودی که ببیند خلاف صلاح مسلمین و اسلام است. همین مالکیت مشروع را محدودش کند به یک حد معینی و با حکم فقیه از او مصادره شود» (۲۱).

۲- قانون

قانون که در حکومت اسلامی بر اساس شرع تدوین می‌یابد، در مواردی حقوق فردی را تضییق می‌نماید و مصالح اهم را مستند ترجیح برخی از احکام اجتماعی بر حقوق فردی قرار می‌دهد. در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در مواردی به این مطلب تصریح شده است. در اصل بیست و دوم به

استفاده نماید، لکن ولی امر می‌تواند در موارد مناسب و موافق با مقتضیات و شرایط آن را محدود کند.

- مواردی که ولی امر به دلیل ولایتش مکلف به محدود ساختن آنها است، مثل مسأله تعزیرات و امر به معروف و نهی از منکر.

- موارد استثنایی (که در آنها ضرورت‌های خاص یا مصلحت و یا عنوان ثانوی مهم‌تر از حکم اولی وجود داشته باشد) ایجاب می‌کند از مصلحت حکم اولی صرف نظر شود.

تذکر این نکته لازم است که مقصود از حکم حکومتی، احکامی که در قلمرو عناوین ثانوی جاری می‌شود، نیست، بلکه این احکام به عناوین ثانویه تقیدی ندارند، لذا قوانین در حکومت اسلامی از احکام شرعی الهی (اعم از اولی و ثانوی) و احکام حکومتی ولی امر ناشی شده‌اند.

امام خمینی (ره) به اشکال مختلف قانون و اساس بودن آن در حکومت اسلامی تصریح کرده‌اند. در جایی می‌فرمایند: «در اسلام حکومت، حکومت قانون، حتی حکومت رسول‌الله و حکومت امیرالمؤمنین، حکومت قانون است، یعنی قانون خدا آنها را تعیین کرده است، آنها به حکم قانون واجب اطاعت هستند، پس حکم از آن قانون خداست و قانون خدا حکومت می‌کند» (۲۱). پس ایشان در این بیان، قوانین ثابت اسلام را همان قانون اصلی حکومت اسلامی شمرده‌اند.

و در موضوع احکام ثانوی هم می‌فرمایند: «آن‌ها پیش هم که مصلحتی در تغییرات بوده است، خدا گفته است آنها را، احکام ثانویه برای همین معنا است که گاهی یک مسأله در جامعه‌ها پیش می‌آید که باید یک احکام ثانویه‌ای در کار باشد، آن هم احکام الهی است، منتها احکام ثانویه الهی است» (۲۱) و نیز فرموده‌اند: «گاهی ملاحظه می‌کنید که مصالح اسلامی اقتضا می‌کند که به عناوین ثانویه عمل کنید، به آن عمل کنید» (۲۱). ایشان شیوه قانونگذاری بر اساس عناوین و احکام ثانوی را در نامه‌ای به نمایندگان مجلس تذکر می‌دهند و می‌فرمایند: «آنچه که در حفظ نظام دخالت دارد که فعل یا ترک آن موجب اختلال نظام می‌شود و آنچه که ضرورت دارد که ترک آن یا فعل آن مستلزم فساد است و آنچه فعل یا ترک آن مستلزم حرج است، پس از تشخیص موضوع به وسیله

موافق با احکام شریعت باشد و یا مغایر با آن نباشد. این مقررات، قانون حکومت اسلامی را تشکیل می‌دهند که گاه احکامی ایجابی و گاه احکام سلبی هستند. بر اساس استفاده نظریه انتخاب مردمی ولی امر، احکام حکومتی بدین‌گونه تقریر می‌شوند که: «هنگامی که ولایت والی به انتخاب جامعه و بیعت با وی باشد، والی می‌تواند در ضمن عقد بیعت، شرایط خاصی را قرار دهد و از جمله آنکه وی بتواند قوانینی را وضع کند که برخی حقوق فردی را تضییق نماید و بر اساس صلاح جامعه تصمیم‌گیری مقتضی را به عمل آورد» (۲۴).

با توجه به مشروعیت احکام حکومتی و مقدم بودن آن در موارد تراحم با حقوق و آزادی‌های فردی، رعایت ضوابط و قواعد و وضع قوانین و احکام حکومتی نیز لازم است. مهم‌ترین این ضوابط عبارت‌اند از:

۱- این احکام نباید با قوانین ثابت در تضاد باشند، یعنی از قلمرو قوانین ثابت شرع تجاوز نکنند، اگرچه توجه به روح و جوهر این احکام باشد.

۲- این قوانین باید به گونه‌ای مقرر گردند که اهداف و مقاصدی را که در شریعت ترسیم شده و از قوانین ثابت استفاده شده است، تحقق بخشند.

۳- با مبادی اخلاقی و ارزش‌هایی که اسلام بدون شک به آنها اهتمام می‌ورزد، در تضاد نباشد.

۴- قوانین وضعی منطبق با مصلحت و خیر جامعه باشد؛

۵- تصمیمات در این زمینه پس از مشورت با اهل خبره و صاحبان بینش و تدبیر و ایمان اتخاذ گردد تا هرچه بیشتر منطبق با واقع باشد «و امرهم شوری بینهم» و «شاورهم فی الامر» (۲۵).

با این اوصاف، حاکم شرع می‌تواند قوانینی را به عنوان احکام حکومتی وضع کند و اجرا نماید، اگرچه تضییق حقوق فردی تا حدودی محقق شود. مهم‌ترین مواردی را که می‌توان به عنوان قلمرو این احکام نام برد، این‌ها هستند:

- موارد اباحه و مباحات که در شکل اولیه و قانونی‌شان برای هر کسی اجازه و رخصت تصرف هست، لکن ولی امر می‌تواند با رعایت مصلحت و صلاح دید آنها را محدود سازند، مثلاً شخص به حکم اولی می‌تواند از ثروت‌های طبیعی

پایه‌گذاری می‌کنند. این مبانی را که اصول هم‌زیستی اسلامی هستند، با نگاهی گذرا از نظر می‌گذرانیم.

۱-۳- رحمت: رحمت به عنوان یکی از اهداف ارسال شریعت و پیامبر شمرده شده است. خداوند تبارک و تعالی خطاب به پیامبر فرموده است: «و ما ارسلناک إلاّ رحمه للعالمین.» طبق این اصل کلی، عدالت و احسان نیز داخل در این مفهوم عام هستند. هنگامی که شریعت و احکام آن برپایه مصالح جریان دارد و هدف شریعت، رحمت است، پس هدف این مصالح و حاصل اجرای احکام همان رحمت است. خداوند به جهت رحمت بر بندگانش پیامبر را با شریعتی خاص فرو فرستاد.

با توجه به این نکته، اصل رحمت اقتضا دارد که قصد اضرار و افساد و اضلال به هر شکل که باشد، چون منافی با روح اسلام می‌باشد، جایز نباشد و در هر موردی که فعل مباحی به یکی از قصدهای مزبور انجام شود، قابل تحدید و تقیید باشد. همچنین برپایه رحمت، شارع فروعاتی چون انظار معسر و جواز بیع مضطر را تشریح فرموده است.

۲-۳- اخوت و برادری: از جمله قواعد اساسی که اسلام در بین پیروان خود برقرار نمود، قاعده برادری و اخوت است. در قرآن کریم فرمود: «انما المؤمنون اخوه.» این قانون در بین مسلمانان با استحکام مورد استناد قرار گرفته است، آیات دیگری نیز همین معنا را به بیان‌های دیگری مورد اشاره قرار داده‌اند.

این قاعده تنها یک اصل اخلاقی و روانی نیست که در بحث‌های اجتماعی - فقهی بی‌اثر باشد، بلکه یک مبنا برای هم‌زیستی (به تمام معنای آن) است. ایجاد نظام و سازمان اجتماعی و در برترین شکل آن، یعنی حکومت برای مسلمانان نشأت‌گرفته از همین اصل اساسی است. بر اساس این اصل، تقیید حقوق فردی در برخی جوانبش از مبنای اخلاقی لازم برخوردار است.

۳-۳- ولایت اولیا: در بسیاری از آیات قرآن کریم بعضی از مؤمنان ولی بعضی دیگر شمرده شده‌اند، یکی از موارد ولایت، همان سرپرستی جامعه است که حاکم اسلامی جامع شرایط متولی آن است. این نوع ولایت را ولایت کبری و امامت

اکثریت وکلای مجلس شورای اسلامی، با تصریح به موقت‌بودن آن مادام که موضوع متحقق است و پس از رفع موضوع خود به خود لغو می‌شود، مجازند در تصویب و اجرای آن «(۲۱)». در جای دیگری پس از تکرار همین مضمون اضافه می‌کنند که: «این نکته لازم است که تذکر داده شود که رد احکام ثانویه، پس از تشخیص موضوع به وسیله عرف کارشناس، با رد احکام اولیه فرقی ندارد، چون هر دو احکام‌الله می‌باشند و نیز احکام ثانویه ربطی به اعمال ولایت فقیه ندارد و پس از رأی مجلس و انفاذ شورای نگهبان هیچ مقامی حق رد آن را ندارد و دولت در اجرای آن باید بدون هیچ ملاحظه‌ای اقدام کند» (۲۱). از این بیان روشن می‌شود که آنچه اختیار خاص ولی فقیه در حکومت اسلامی است و به عنوان احکام حکومتی از آن یاد می‌شود، غیر از قوانین ثابت شریعت و احکام ثانویه است.

۳- اصول هم‌زیستی اسلامی

در اسلام اصولی به عنوان اصول روابط اجتماعی مسلمانان و مؤمنان برقرار شده است که در شؤون مختلف حاکم می‌باشد. بسیاری از احکام شرعی نیز بر مبنای این اصول پایه‌ریزی شده است. در موارد تزامم حقوق فردی با این اصول، بدیهی است که آنچه مقتضای این قواعد و اصول کلی است، مقدم می‌شود و حقوق فردی تقیید می‌شود.

شایان ذکر است که تقیید بر اساس این اصول کلی دائماً الزامی نیست، بلکه یک امر اخلاقی است که در موقعیت‌ها و حالات خاصی همین نکته می‌تواند مبنای الزام حکومت نیز قرار گیرد، لذا تقیید الزامی را در حقوق فردی ایجاد نماید. این اصول و قواعد گاه در قلمرو روابط اخلاقی، سیاسی، اجتماعی و تأثیرگذار در روحیات جامعه اسلامی طرح می‌شود و برخی مسائل مادی لازمه آن است و گاه نه‌تنها در این زمینه، که به صورت کلی در تمام شؤون اجتماعی، حتی در مسائل اقتصادی نیز جریان می‌یابد.

این قواعد و اصول، ماهیتی برتر از حقوق دارند و حقوق برپایه آن‌ها استوار است، به طور مثال می‌توان از رحمت، اخوت و برادری و تعاون در نیکی‌ها نام برد. گاه بر اساس این اصول کلی، قواعد دیگری نشأت می‌گیرند که حقوق اسلامی را

کبری نیز می‌گویند، اما در جامعه اسلامی ولایت برای اشخاص و اولیای دیگری نیز در محدوده‌های خاصی در نظر گرفته شده است که گاه از آن به ولایت صغری نیز تعبیر می‌شود. ولایت صغری قاعده هم زیستی در نظام اسلامی است و بر اساس آن برخی روابط اجتماعی - حقوقی تنظیم می‌شود. در مباحث فقهی این نوع ولایات مبنای احکام فقهی زیادی قرار گرفته‌اند. ولایت پدر بر دختر باکره در امر ازدواج از مثال‌های بارز این نوع ولایت است. همچنین لزوم اطاعت از والدین نوعی ولایت است که موجب تقیید حقوق فردی در موارد تزاخم می‌گردد. این نوع ولایت گاه ولایت‌های فرعی دیگری را نیز به دنبال دارد، از قبیل ولایت جد و ولایت وصی که در فقه موضوع بحث واقع شده است.

۴-۳- تعاون: از جمله قواعد مهم در هم‌زیستی اسلامی، تعاون در جامعه اسلامی است. خداوند تبارک و تعالی در قرآن کریم تعاون، هم‌یاری و مشارکت در نیکی و اعمال صالح را ترغیب کرده و از هم‌بازی در گناه و زشتی دور کرده است؛ فرموده است: «تعاونوا علی البرِّ والتقوی ولا تعاونوا علی الاثم والعدوان.» این نشانگر آن است که، اگرچه اسلام شخصیت ذاتی و حقیقی فرد را به صورت مستقل می‌شناسد و حقوقی را برای وی در نظر می‌گیرد، لکن او را با جامعه مرتبط می‌داند و این ارتباط را در ناحیه خیر و نیکی تأیید می‌کند و در ناحیه شر و بدی نهی می‌کند. بر اساس این قاعده که هم‌داری جنبه ایجابی «تعاونوا علی البرِّ والتقوی» و هم‌جنبه سلبی «ولا تعاونوا علی الاثم والعدوان» است، احکامی در فقه مترتب شده است. بدیهی است در صورت تزاخم حقوق فردی در برخی موارد با قاعده تعاون بر خیر و نیکی، قاعده، اقتضای تقیید حقوق فردی را می‌نماید.

۵-۳- سوء استفاده از حق: هر کس از حق و حقوق خودش می‌تواند در حدودی استفاده نماید که موجب اضرار و ضرر دیگران نگردد. این قانون کلی را در فقه اسلامی به نام قاعده نفی ضرر می‌شناسیم. بر اساس این قاعده هر گونه ضرر و ضرار در اسلام نفی شده است. فقیهان در مفهوم این قاعده مبانی مختلفی را طرح کرده‌اند که لازمه این مبانی حرمت تکلیفی ضرر و نفی و رفع آن یا تدارک و جبران ضرر است. بر

طبق هر یک از مبانی (که معتقد شویم)، این قاعده موجب تضییق حقوق فردی (که باعث ضرر بر دیگران می‌شود) خواهد بود. موارد زیادی را در احکام فقهی - حقوقی می‌یابیم که بر اساس این قاعده پایه‌گذاری شده‌اند. مهم‌ترین حق فردی، یعنی حق ملکیت به این قاعده مقید می‌باشد، اما این قاعده اختصاص به موارد ملکیت ندارد و برپایه مفهوم وسیع آن - چنانکه در کلام پیامبر (ص) آمده است - تمام شؤون حقوق فردی را شامل می‌شود. این قانون کلی در اصل ۴۰ قانون اساسی ج.ا.ا. چنین آمده است: «هیچ کس نمی‌تواند اعمال خویش را وسیله اضرار به غیر یا تجاوز به منافع عمومی قرار دهد.» و در اصل ۴۳ همان قانون نیز یکی از ضوابط اقتصاد اسلامی را منع اضرار به غیر، انحصار، احتکار، ربا و دیگر معاملات باطل و حرام ذکر نموده است. در حقوق خصوصی نیز این قاعده جاری است، از جمله ماده ۱۳۲ قانون مدنی می‌گوید: «کسی نمی‌تواند در ملک خود تصرفی کند که مستلزم تضرر همسایه شود، مگر تصرفی که به قدر متعارف و برای رفع حاجت و رفع ضرر از خود باشد.» همچنین مواد دیگری از قانون بر اساس این قاعده کلی وضع شده است. منع سوء استفاده از حق در همه صورت‌هایش نه تنها یک حکم تکلیفی است، بلکه احکام وضعی مختلفی را به دنبال دارد. لزوم جبران ضرر (به استناد قاعده لاضرر یا سایر قواعد با اختلاف مبانی) از جمله احکام وضعی مترتب بر این امر است. به تعبیر دیگر، سوء استفاده از هر حقی ممنوع است، امام خمینی (ره) این قاعده را به تعبیر زیر بیان می‌کند که: «در اسلام آزادی به طور مطلق است، مگر آنچه به حال ملت ضرر داشته باشد و موجب مفسده‌ای باشد» (۲۱). نیز می‌فرماید: «حکومت‌های الهی با حکومت‌های دنیایی در جهت بسیاری فرق دارند، مثلاً آزادی که حکومت‌های دنیایی می‌دهند تا حدی است که برای حکومت و نظم اجتماعی‌شان مضر نباشند، در حالی که آزادی در حکومت اسلامی به گونه‌ای است که مضر به حال خود شخص و صلاح و تربیت او هم نباشد» (۲۱).

۴- مجازات

از جمله مواردی که موجب تضییق و تحدید حقوق فرد می‌گردد، ارتکاب جرم توسط فرد مجرم است. در این صورت

مردم بی‌گناه کوچه و بازار و برای نقشه‌های خراب کاری و افساد فی الارض اجتماع می‌کنند و محارب خدا و رسول می‌باشند»، البته در همین فرمان تذکر می‌دهند که برخورد با مجرمان باید در حدود جرم و تا حد مجاز قانونی باشد؛ می‌فرمایند: «و در عین حال مأمورین باید خارج از حدود مأموریت که منحصر است به محدوده سرکوبی آنان حسب ضوابط مقرر و جهات شرعی، عملی انجام ندهند» (۲۱).

۵- معاهده

فعالیت‌های حکومت که موجب محدودشدن حقوق و آزادی‌های فردی می‌گردد، در مواردی بر اساس معاهده‌ای است که بین مردم و حکومت برقرار می‌گردد. این معاهده به صورت‌های مختلفی تصویر می‌شود و مبانی فقهی خاص خود را دارد.

اول، این که بر اساس نظریه انتخاب در ولایت فقیه و یا برخی اقوال در نظریه انتصاب، بیعت به عنوان یک معاهده و عقد نقش مهمی را در مشروعیت حکومت اسلامی بر عهده دارد. با توجه به نقش بیعت (به عنوان یک عقد و معاهده) والی و مردم می‌توانند در ضمن این معاهده شرایط خاصی را اعتبار کنند. والی می‌تواند به صورت عام یا خاص حق تضییق برخی حقوق و آزادی‌های فردی را هنگام ضرورت و لزوم شرط نماید؛ دوم، والی و کارگزارانش می‌توانند اجازه بهره‌برداری از خدمات عمومی، مؤسسات و بناهای عمومی را به پرداخت مالی معین (به عنوان مالیات یا عوارض یا امثال این‌ها) یا انجام تعهدی خاص مشروط نمایند. بر این اساس، چنین اشتراطی، مانند یک معاهده عملی با شهروندان است که هر کس قصد بهره‌برداری از املاک و خدمات عمومی را دارد باید تعهد خاصی را بپذیرد یا مال خاصی را بپردازد. در دانش حقوق، این نوع معاهدات را در صورت دارابودن شرایط خاص قرار داد، قرارداد پذیرشی یا الحاقی و انضمامی می‌گویند. قراردادهایی که چون بیمه و خدمات کار، استخدام، و بسیاری از خدمات دولتی از این دست هستند. بر اساس این معاهدات در مواردی (به حسب نیاز) حقوق فردی و آزادی‌های شخصی را می‌توان محدود کرد. وضع مالیات، وضع شرایط خاص برای استفاده از

شخص موجبات محدودشدن حقوق خویش را فراهم می‌آورد. گذشته از حدود، قصاص، دیات و تعزیرات که به صورت موردی بر مستحقان این مجازات‌ها اعمال می‌گردد، مجازات‌های بازدارنده‌ای نیز پیش‌بینی شده است تا مانع فساد در جامعه گردد.

مقصود از مجازات بازدارنده تأدیب یا عقوبتی است که از طرف حکومت به منظور حفظ نظم و مراعات مصلحت جامعه در قبال تخلفات از مقررات و نظامات حکومتی تعیین می‌گردد، از قبیل حبس، جزای نقدی، تعطیل محل کسب، لغو پروانه، محرومیت از حقوق اجتماعی، اقامت در نقاط معین و منع از اقامت در نقطه یا نقاط معین و مانند آن (۲۶).

قوانینی که توسط حکومت به منظور حفظ نظم و مراعات مصلحت اجتماع وضع می‌گردد، نیاز به ضمانت اجرایی نیز دارد تا اشخاص به پشتوانه آن مجازات‌ها از ارتکاب جرم صرف نظر نمایند. پس این مجازات‌ها تنها جهت بازدارندگی مجرمان از ارتکاب جرم را دارد، لذا حکومت به لحاظ اوضاع و شرایط موجود در هر زمان، مکان، نوع، کیفیت و کمیت خاص این مجازات‌ها را با در نظر گرفتن مصالح موجود تعیین می‌کند. این مجازات‌ها گاه بدنی هستند و گاه آزادی شخص را سلب یا محدود می‌کنند.

از جمله وظایف حکومت اسلامی، تکیه هر حکومتی، بر ایجاد و تأمین امنیت برای جامعه است. این امنیت در سایه حمایت‌های قانونی و مجازات مجرمان حاصل می‌شود. مجرم با اقدام به جرم مسؤولیت را متوجه خویش ساخته و عقوبت را بر خود روا دارد. مجازات، حقوق فردی مجرم را به دلیل سوء استفاده وی تقیید می‌کند. در قوانین تمامی کشورها این مجازات‌ها معمول و متعارف است، اگرچه در نوع، کیفیت و کمیت با یک دیگر متفاوت می‌باشند، امام خمینی (ره) در فرمان مشهور به ۸ ماده‌ای خود، ضمن تأکید به حقوق مالی و غیر مالی مردم در ماده ۷ این فرمان، تصریح می‌کنند که: «آنچه که ذکر شد و ممنوع اعلام شد، در غیر مواردی است که در رابطه با توطئه‌ها و گروهک‌های مخالف اسلام و نظام جمهوری اسلامی است که در خانه‌های امن و تیمی برای براندازی نظام جمهوری اسلامی و ترور شخصیت‌های مجاهد و

حقوق (اعم از سیاسی یا خصوصی و یا...) بر این مبنا امکان‌پذیر است.

۶- عدالت اجتماعی

ایجاد حالت توازن بین افراد اجتماع و تناسب وضعیت اجتماعی شهروندان از وظایف حکومت اسلامی است که از آن به عدالت اجتماعی تعبیر می‌شود. بر مبنای عدالت اجتماعی، حکومت اسلامی باید در سیاست‌ها و فعالیت‌های خود شرایطی را فراهم آورد که سرمایه ملی به خوبی حفظ شود و وضعیت اجتماعی چنان گردد که امکان رشد و دستیابی به امکانات برای همه مردم فراهم شود، امام خمینی (ره) به این نکته که عدالت اجتماعی اساس و مبنای برپایی حکومت اسلامی است، در برخی از سخنانشان تصریح فرموده‌اند؛ ایشان فرموده‌اند: «همه زحمت انبیا برای این بوده که یک عدالت اجتماعی درست بکنند برای بشر در اجتماع، و یک عدالت باطنی درست کنند برای انسان در انفراد» و در جای دیگر فرموده‌اند: «پیغمبر اسلام تشکیل حکومت داد، مثل سایر حکومت‌های جهان، لکن با انگیزه بسط عدالت اجتماعی» (۲۱).

حقوق فردی شهروندی و قانون اساسی ایران

قانون اساسی هر کشور مبنای سامان‌دهی اجتماعی آن جامعه است. در رابطه دیالکتیکی فرد و جامعه وظایف و اختیارات توسط قانون تعیین و تعریف می‌شود. از این رو قانون به مثابه عامل نظم مشخص‌کننده نقش یا نقش‌هایی است که اعضای جامعه ایفا می‌کنند. با وجود این مهم، تا قبل از استقلال آمریکا و انقلاب فرانسه قانون اساسی مدرن در جهان وجود نداشت، تنها یک سلسله توصیه‌های اخلاقی، دینی و کدهای رفتاری تعیین‌کننده بود.

قانون اساسی نیز در ۱۳۲۴ قمری تدوین گردید و متمم آن در ۱۳۲۵ قمری حقوق مردم و آزادی‌های فردی را بیشتر تفصیل کرد، تا دوره مشروطیت در قوانین و حقوق به جای واژه «شهروند» از کلمه «رعیت» یا «رعایا» استفاده می‌شد. در حقیقت، مردم ایران رعیت پادشاه و تابع و فرمانبردار او تلقی می‌شدند. بعد از مشروطیت حتی پس از تصویب قانون مدنی هم افراد جامعه ایران از دیدگاه حقوقی تبعه دولت ایران و نه

شهروند معرفی شدند، یعنی در کشور ایران، افراد جامعه یک تبعه یا تابع (Subject) بوده و دولت متبوع و متبع بود. در حال حاضر نیز قانون اساسی جمهوری اسلامی با وجود پیش‌بینی حقوق در اصول خود از واژه شهروند استفاده نکرده و در فصل سوم حقوق «ملت» را به کار برده است (۲۷). حقوق شهروندی در قانون اساسی را از حیث موضوع به چند دسته اصلی تقسیم کرد: حقوق مدنی، حقوق سیاسی، حقوق اجتماعی، حقوق اقتصادی.

حقوق مدنی بر آزادی‌های فردی تأکید داشته و حقوق سیاسی بیش از همه به حقوق ضروری برای مشارکت فعال در فرآیندهای دموکراتیک حکومت و قدرت سیاسی مربوط می‌شود. در این اصول و بندهای مربوط به آن بر برخورداری از حمایت قانونی (اصل ۲۰)، برخورداری از حقوق مساوی (اصل ۱۹)، آزادی‌های عقیده، مطبوعات، مکالمات زبان و آزادی‌های سیاسی اجتماعی در اصول ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۱۵، بند ۷ اصل ۳ اشاره شده است. همچنین در اصول ۲۶ و ۲۷ و بند ۸ اصل ۳ به آزادی فعالیت احزاب تشکیل اجتماعات، راهپیمایی‌ها و مشارکت عامه مردم در تعیین سرنوشت خود پرداخته شده است. اصول ۳۳ و ۴۱ نیز به حق تابعیت اختصاص دارد.

بخشی از حقوق مدنی و سیاسی به طور مشخص به حقوق قضایی در قانون اساسی مربوط می‌شود. اصول ۲۲، ۳۲، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹ و بند ۱۴ اصل ۳ به صورت مصونیت جان، مال، پیگرد و دستگیری قانونی، دادخواهی، هتک حرمت و حیثیت از آن جمله‌اند.

حقوق اجتماعی و اقتصادی بخش اساسی شهروندی مربوط به دسترسی به حداقل استانداردهای اجتماعی - اقتصادی برای مشارکت و برقراری روابط در جامعه است. مهم‌ترین اصولی که در قانون اساسی به این حقوق پرداخته عبارت است از اصول ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۴۶، ۴۷ و بند ۳ اصل ۳ این حقوق به برخورداری از آموزش رایگان، شغل، مسکن، مالکیت، تأمین اجتماعی مربوط است.

به این ترتیب قانون اساسی، حقوق شهروندی را در قالب حقوق ملت در خود جای داده است که می‌توان آن‌ها را به سه دسته تقسیم کرد. حقوقی که بدون هیچ‌گونه شرطی به عنوان

و در قانون اساسی ما نیز در فصل سوم از اصل نوزدهم تا چهل و دوم آن، این آزادی‌ها و حقوق برای تمام اتباع و شهروندان کشور به رسمیت شناخته شده‌است؛ اسلام نیز حقوقی را برای فرد برشمرده است که توجه به آن‌ها می‌تواند، شناخت و بصیرت انسان را برای ایجاد ارتباط درست و منطقی با دولت و همچنین در ارتباط با افراد دیگر اجتماع، افزایش دهد و موجب سلامت و اعتدال جامعه گردد، لذا این حقوق ریشه در سرشت انسان، آموزه‌های دینی، فقه پویای شیعه و قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران دارد. در حکومت اسلامی رابطه حقوقی فرد و دولت تابع ضوابطی است و برای انسان‌ها حق و حقوقی جامع و کامل قائل شده است؛ حکومت اسلامی در جهت ایفای نقش برای دسترسی به عدالت اجتماعی، می‌تواند در مواردی حقوق و آزادی‌های فردی را تضییق و تحدید نماید. همچنین حق مطلق وجود ندارد و هر کجا که برای فرد حقی ایجاد می‌شود، تکلیفی نیز به وجود می‌آید و انسان‌ها در روابط اجتماعی علاوه بر توجه به حقوق خود باید متوجه تکالیف خود نیز باشند و بپذیرند که در تحقق یا نقض حقوق شهروندی، فقط مجریان امور دخیل و مقصر نیستند، در این صورت می‌توان گفت که در حقوق شهروندی، آحاد ملت با دولت دارای مسؤولیت مشترک هستند. بنابراین در جوامعی که افراد به حقوق و تکالیف خود واقف باشند و حریم یکدیگر را بشناسند، در نتیجه شاهد قوام، استمرار و مشروعیت بیشتر نظام سیاسی حاکم خواهیم بود.

حق همه افراد شناخته شده و بیشترین اصول، یعنی ۱۶ اصل را به خود اختصاص می‌دهد؛ دسته دوم، قوانینی که در متن اصل قانون مقید و محدود است که قید آن را به حکم قانون تعیین کرده‌اند، ۷ اصل را می‌توان در این دسته جای داد؛ دسته سوم، قوانینی که ناظر به حقوق مشروط شهروندان است و اصل شرط نیز در متن قانون لحاظ شده است. این ۵ اصل مشروط به عدم اخلال به مبانی اسلام عدم نقض استقلال، آزادی، وحدت ملی، موازین اسلامی، عدم مخالفت با اسلام و مصالح عمومی و حقوق دیگران است (۲۸).

به طوری که از اصول قانون اساسی برمی‌آید با نگرشی خاص نکات ارزشمندی از حقوق شهروندی در آن مطرح شده است که اعمال واقعی آن نیازمند رفع عوامل بازدارنده در جامعه است. به بیان دیگر، با تصویب قانون نشانه‌هایی از پذیرش شهروندی نمایان می‌شود، اما قانون در فرآیند تصویب و پس از آن با چالش‌های فراوانی رو به رو می‌شود، چالش‌هایی که ضرورت توجه به واقعیت‌های جامعه را دوچندان می‌کند. شهروندی به نهادینه شدن حقوق بازمی‌گردد و صرفاً با تصویب قوانین محقق نمی‌شود. در زمینه شهروندی حقوق و وظایف متقابل به شرطی تضمین می‌شود که به قانون تبدیل شود، اما ضمانت اجرای قانون با خود قانون نیست و می‌تواند از عوامل و عناصر متعددی تأثیر پذیرد (۲۹).

نتیجه‌گیری

در این پژوهش، به بررسی حقوق فردی شهروندی و جایگاه آن در فقه و حقوق ایران پرداخته شد. اسلام از جهت این‌که انسان را اشرف مخلوقات می‌داند، برای حقوق وی جایگاه ویژه‌ای قائل است؛ از حق حیات که یکی از مهم‌ترین حقوق شهروندان است تا جزئیات زندگی فردی و جمعی. همچنین این حقوق نیز در قانون اساسی کشورمان برای شهروندان شناخته شده است، زیرا «قانون» چتر امنیت برای همه مردم جامعه است و آشنایی ما با حقوق فردی و اجتماعی، عامل بسیار مهمی برای جلوگیری از تنش‌ها به شمار می‌رود. یکی از موضوعات مهم در حقوق اساسی، حقوق و آزادی‌های فردی است که در قوانین اساسی منعکس می‌شود

References

1. Teinzer N. Philosophie politique, P.U.F. Paris: Political Behavior; 1994. p.60.
2. Hashemi SM. Human Rights and Fundamental Freedoms. 3rd ed. Tehran: Mizan; 2014. p.3-7.
3. Thomas S. Georges Burdeau: Les libertés publiques, L.G.D.J. 4th ed. Paris: Le champ pénal, Mélanges en l'honneur du professeur Reynold Ottenhof; 1972. p.4.
4. Duguit L. Traité dr droit constitutionnel. 3rd ed. Paris: Ancienne Librairie Fontemoing; 1927. Vol.1 p.85.
5. Burdeau G. Traite de science politique. Paris: Librairie Generale de Droit et de la Jurisprudence; 1981. p.7-8.
6. Katoozian N. Introduction to Science of Law. Tehran: Ganj-e Danesh; 2018. p.273.
7. Setayesh R, Kazim M. Domain of Individual Rights in Islamic Government. *Journal of Huzur* 1999; 30(3): 101-110.
8. Hajiha A. Philosophical and Revealed Foundations of Citizenship Rights, Proceedings of Citizenship Rights. Tehran: Political Science; 2017. p.52.
9. Holy Quran. Al-Baqarah: 143; Al-Maedah: 8; Al-Asra: 7; Al-Araf: 189; Al-Baqarah: 188; Al-Zumar: 18.
10. Kuleini MIY. Usul Kafi. Qom: Ajwad; 2009. Vol.2 p.120.
11. Farmahini FM. Citizenship Education. Tehran: Ayeizh Press; 2010. p.105.
12. Makarem Shirazi N. Tafsir Nemuneh. Tehran: Dar al-Kutub al-Islamyah; 2001. Vol.11 p.366.
13. Shabani Q. Constitutional Law. 37th ed. Tehran: Etelaat Press; 2009. p.11.
14. Shakerin HR. Religious Government. 9th ed. Qom: Maaref Press; 2010. p.134.
15. Zakaryaei MA. Motahar Culture. Tehran: Azaryun Press; 1999. p.561.
16. Mohammadi Rey Shahri M. Mizan al-Hikmah. Qom: Dar al-Hadith Institute; 1990. p.543.
17. Motahari M, Notebooks of Shahid Motahari. 2nd ed. Tehran: Sadra Press; 2000. Vol.1 p.80.
18. Jafari Langeroodi MJ. Law Terminology. Tehran: Ganj-e Danesh; 2017. p.32.
19. Khomeini I, Tahrir al-Wasilah. Tehran: Institute for Publication of the Works of Imam Khomeini; 1989. Vol.2 p.626.
20. Shatibi M. Al-Movafiqat. Beirut: Dar al-Marefah; 1994. Vol.2 p.8.
21. Khomeini I. Sahifeh. Tehran: Imam Khomeini Institute; 2006. Vol.5 p.419; Vol.8 p.281-282; Vol.10 p.407-408; Vol.19 p.43-44; Vol.21 p.405-407.
22. Tabatabaei M. Velayat and Ziamat (A Debate on Religious Authority and Clergy). Qom: Al-Mizan fi Tafsir al-Quran; 1997. p.83-85.
23. Gorji A. Legal Articles. Tehran: Tehran University; 2007. Vol.2 p.287.
24. Montazeri H. Dirasat fi Velayat al-Faqih. Qom: Tafakur Press; 2003. Vol.4 p.294.
25. Beheshti A. Government in Islam. Tehran: Proceedings of Conference on Islamic Thought; 2001. p.146.
26. Islamic Penal Code. Article.17.
27. Seyed Hassan A. Constitution and Citizenship Rights, Proceedings of Conference on Realization of Civil Society in Islamic Revolution. Tehran: Ministry of Culture and Islamic Guidance; 1997. p.1348-1349.
28. Verdinezhad F. Constitution and Cizenship Rights, Proceedings of Conference on Realization of Civil Society in Islamic Revolution. Tehran: Ministry of Culture and Islamic Guidance; 1997. p.324.
29. Shirani SH. Citizenship in Constitution of Iran. *Basirat Monthly* 2003; 26(2): 39-47.